

رنه گنون

علم الحروف*

فرزانه طاهری

پژوهنده امروزی، که با تجهیز به سلاح نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی، به شناخت نسبت میان نشانه‌ها، واژه‌ها و واقعیتها، واژه‌ها و ذهن آدمی و فهم آدمیان از واژه‌ها و نشانه‌های دیگر برمی‌آید، اگر با عالم پیش از مدرن و دریای بی‌کرانه رموز و نمادها در آن عالم مختصر آشنایی‌ای پیدا کند، بی‌گمان حیران می‌شود. در فضای فرهنگی‌ای که اهل آن همه عالم هستی را ساخته کلمات و حروف یا اعداد می‌شمرند و برای هر حرف و هر عدد، قرینه‌ای واقعی در ذات و کُنه موجودات قایل‌اند و اسما را آموخته خداوند به انسان می‌دانند و معتقدند انسانی که نفسی ربانی پیدا کند می‌تواند در عالم تصرف کند و در جایی که همه خلقت را کلمه‌ای الهی می‌دانند و وجود عالم و آدم و نیز هدایت آدمی و صعود او به عوالم بالاتر را در گرو کلمه می‌شمارند، کلمه و اسم و حرف و عدد مقام و معنایی دیگر می‌یابد.

مقاله حاضر یادداشتی است از رنه گنون^۱، حکیم معاصر، برای شناخت وجهی از این موضوع، یعنی علمی به نام علم الحروف، علم حروف و اسما، یا سیمیا. به عقیده قدما، با تزکیه نفس، می‌توان به علم الحروف دست یافت و با معرفت به جوهر و حقیقت هر حرف، به جوهر و حقیقت موجودی که نظیر آن حرف در عالم ماده است

* این مقاله ترجمه‌ای است از: René Guenon, "the Science of Letters ('Ilm al-hurūf)", *Fundamental Symbols: The Universal Language of Sacred Science*, transl. Alvin Moore, JNR, revised and edited by Martin Lings, (Cambridg, Quinta Essentia, 1995), pp.34- 38.

1) René Guenon (1886-1951)

پژوهنده امروزی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نویسنده مقاله خود را با اشاره به این ادعای برخی از عبرانیان آغاز می‌کند که زبان عبری را نخستین زبانی است که خداوند به انسان تعلیم کرده است. او پس از رد این ادعا و ادعاهای مشابه تعریفی دیگر از زبان نخستین و زبان مقدس به دست می‌دهد. آن‌گاه به ناممکن بودن فهم نمادهای سنتی با ابزارهای امروزی اشاره می‌کند و زندگی روزانه را نمادها را لازمه درک نظام نمادین گذشته می‌شمارد.

گنون می‌گوید کسانی، چون ابن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸ ق)، جهان را کتابی می‌دانند مرکب از حروف — حروفی که منشائی فراتر از عالم ماده دارند و در نزول و تجلی خود، هم به شکل موجودات عالم و هم به صورت حروف و اسما ظهور کرده‌اند. پس در میان موجودات عالم و حروف و اسما نسبتی هست که از منشأ واحد آنها برمی‌آید. همچنین چون انسان عالم صغیر است و عالم صغیر نسخه‌ای و عصاره‌ای از عالم کبیر، پس در میان حروف و جسم آدمی نیز نسبتی است.

از نظر گنون، علم الحروف سه مرتبه یا سه عالم دارد:

مرتبه اول، شناخت اصل ازلی اشیا؛

مرتبه دوم، شناخت کیفیت خلق اشیا؛

مرتبه سوم، شناخت خواص اسما و اعداد به لحاظ ارتباط آنها با طبیعت اشیا.

نازل‌ترین مرتبه علم الحروف مرتبه سوم است که نوعی سحر یا علم غریب

است؛ اما برای آنکه کسی بتواند به علم در همه مراتب حروف دست یابد، باید با تزکیه نفس به مرتبه کبریت احمر برسد. کبریت احمر (گوگرد سرخ) همان روح گوگرد است که مطابق علم کیمیا، اگر با اصل و عنصر فلزات درآمیزد، آنها را زر می‌گرداند. بدین ترتیب، علم الحروف (سیمیا) با کیمیا نسبت و قرابت می‌یابد. براساس این دو علم، و به رغم تصویر مقطوع و تجزیه‌گرایی امروزی از عالم، همه اجزای عالم منشأهای مشترکی دارند که با آن منشأها به هم مرتبط می‌شوند و از آن طریق می‌توان آنها را به هم گرداند و در آنها تصرف کرد. بدین ترتیب، حروف و اسما نشانه‌هایی قراردادی و یا حتی نمادهایی مرتبط با ظاهر عالم واقع نیستند، بلکه با جوهر و ذات اشیا در رابطه‌اند.

خیال

فرانسیس وارن^۲ در مقدمات بررسی خود به نام *اعتقاد به عدل الهی در قباله*^۳، پس از آنکه می‌گوید: «فرضیه قباله^۴ این است که زبان عبری زبانی است کامل، که خداوند به نخستین انسان آموخت»، خود را ناگزیر می‌یابد تا اما و اگرهایی مطرح کند و می‌گوید: «بر اثر این توهم، وانمود می‌کنند که این زبان عناصر ناب زبانی طبیعی را دربردارد؛ حال

2) Francis Warrain

(1867-1940)

3) Francis Warrain, *La The odicee de la Kabbale*, (Paris ,Editions Vega, 1931), second edition, 1949.

۴) فرضیه قباله‌ای تفسیر سری کتاب مقدس در بین فرقه‌هایی از یهودیان و مسیحیان در قرون وسطاست. آنان مدعی بودند که این تفسیر به طور شفاهی از حضرت ابراهیم رسیده‌است. این تفسیر، که در قرن هفتم میلادی برآمده و تا قرن هجدهم میلادی رونق داشته و در قرن دوازدهم میلادی در اوج خود بوده، مبتنی بر این بوده که هر یک از کلمات و حروف و تکیه‌ها و اعداد در کتاب مقدس معانی رمزی دارد، که اصحاب قباله بر آن واقف‌اند. قباله عاقبت به صورت بازی با حروف در آمد و منشأ قسمت اعظم سحر و جادو شد. این فرضیه هنوز پیروانی دارد.

آنکه در واقع فقط تکه‌ها و صورت‌های تغییرشکل‌یافته این زبان به ما رسیده است.» با این همه، اذعان می‌کند که «کماکان محتمل است که زبانهای باستان از زبانی هیربدی^۵ نشئت گرفته باشند که انسانهای الهام‌گرفته آن را ساخته و پرداخته‌اند»، و نیز اینکه «بنابراین، این زبانها قاعدتاً حاوی کلماتی‌اند که ذات همه چیز و روابط عددی آنها را بیان می‌دارند؛ و بعداً اینکه «در باب فنون پیشگویی می‌توان این را گفت.» بی‌شک خوب است که این مسئله را تا حدی روشن کنیم؛ اما در بدو امر بد نیست تصریح شود که وارن دیدگاهی اساساً فلسفی اتخاذ می‌کند، حال آنکه ما قصد داریم از محدوده آغازگری^۶ و سنت، پا فراتر نگذاریم.

نکته‌ای که ذکر آن در ابتدای کار اهمیت دارد این است: به نظر می‌رسد حتی این باور که زبان عبری همان زبان نخستین وحی بوده آموزه قباله‌ای نیست و در واقع فی‌نفسه، باوری است همگانی؛ حال آنکه در واقعیت حجابی است که چیزی بسیار عمیق‌تر را از دیده پنهان می‌کند. شاهد این مدعا اینکه همین ادعا درباره زبانهای دیگر هم مطرح است و این باور به **ازلی بودن** را— اگر به معنای حقیقی آن بگیریم— نمی‌توان در هر مورد هم توجیه کرد، چون این ادعاها آشکارا ناقض یکدیگرند. همین ادعا درباره زبان عربی مطرح است؛ و در کشورهایی که به این زبان سخن می‌گویند، این عقیده شیوع دارد که زبان عربی اولین زبان بشر بوده است؛ اما آنچه شایان توجه است و آنچه ما را واداشته تا فکر کنیم همین در خصوص زبان عبری نیز صدق می‌کند این است که این باور شایع چنان سست‌بنیاد است و چنان فاقد اعتبار، که رسماً در تضاد با آموزه اصیل و سنتی اسلام قرار می‌گیرد — آموزه‌ای که به موجب آن **زبان آدم** زبان سریانی (لغة سریانیه) بوده است، که تازه نه هیچ وجه اشتراکی با کشوری که امروزه سوریه نامیده می‌شود دارد و نه با هیچ یک از زبانهای کم و بیش کهنی که امروزه چیزی از آنها در حافظه انسانها باقی مانده است. دقیق اگر بگوییم، این **لغة سریانیه**، بنابر تفسیری که از این نام شده، زبان **شمس اشراقیه** است. در واقع، **سوریا**^۷ نام سانسکریت خورشید است و این ظاهراً

5) hieratic language

6) initiatic

7) surya

نشان می‌دهد که ریشه آن، سور^۸، یکی از ریشه‌هایی که به معنای روشنی و نور است، خود با همان زبان نخستین ارتباط می‌یابد. پس پای آن سوریه پیش از تاریخ در میان است که هومر^۹ گفته است جزیره‌ای است «آن سوی اورتوگیه»^{۱۰} (که معلوم است همان **تولای شمالگانی**^{۱۱} است) — جزیره‌ای «که جایگاه انقلابهای خورشید است»^{۱۲} به نوشته یوسفوس فلاویوس^{۱۳}، پایتخت این سرزمین هلیوپولیس^{۱۴}، شهر خورشید، نام داشت^{۱۵} — نامی که بعداً بر شهری در مصر نهادند که اون^{۱۶} نیز نامیده می‌شد. تغییرات پی‌درپی این نامها (و بسیاری از نامهای دیگر) برای بررسیهای بیشتر بسیار جالب است؛ زیرا این تغییرات به ایجاد مراکز معنوی ثانوی در دوره‌های گوناگون مربوط می‌شود. ایجاد این مراکز ربط وثیق به ایجاد زبانهایی دارد که باید همچون **محمل صورتهای سستی** متناظر با خود عمل کنند. این زبانها آنهایی‌اند که می‌توان به **حق زبانهای مقدس** نامیدشان؛ و توجیه روشهای قباله‌ای و نیز رویه‌های مشابهی که در سنتهای دیگر یافت می‌شود در اساس، دقیقاً بر همین تمایزی متکی است که باید بین این زبانهای مقدس و زبانهای عوامانه یا این جهانی قابل شد.

می‌توانیم بگوییم درست همان‌طور که هر مرکز معنوی ثانوی چون تصویر آن مرکز ازلی برین است — نکته‌ای که در بررسی خود با نام **خداوندگار جهان**^{۱۷} توضیح داده‌ایم — هر زبان مقدس یا هیرتدی را نیز می‌توان تصویر یا بازتاب آن زبان نخستین قلمداد کرد، که اعلا زبان مقدس است. این زبان مقدس نخستین همانا کلام گم‌شده^{۱۸} یا در واقع، کلام پنهان^{۱۹} در نزد انسانهای عصر جاهلیت است؛ درست مثل مرکز برین، که برای آنان مرئی و دست‌ناافتنی شده است؛ اما در این میان، تکه‌ها و صورتهای تغییرشکل‌یافته محلی از اعراب ندارند؛ برعکس، پای انطباقهای بقاعده‌ای مطرح است که شرایط زمان و مکان ایجاب می‌کند، یعنی این واقعیت که — بنابر آنچه محیی‌الدین بن العربی در آغاز بخش دوم کتاب خود، فتوحات مکیه، گفته است — هر پیامبر یا حامل وحی باید زبانی به کاربرد که برای مخاطبانش قابل درک باشد؛ یعنی زبانی کاملاً مناسب ذهنیت چنان مردمانی و چنان زمانه‌ای. علت

8) sur
9) Homer (9/8 B.C.),
هومر (هومروس) بزرگ‌ترین شاعر حماسه پرداز دنیای قدیم و بزرگ‌ترین شاعر یونان قدیم که مؤلف و آفرینندهٔ دو اثر بزرگ *ایلیاد* و *اودیسه* شناخته شده است. - و.
10) Ortygia
11) Hyperborean Tula
(۱۲) اودیسه، ۱۵، ص ۴۰۳ - ۴۰۴. در ترجمه [اودیسه به فرانسه] اورتوگیه (Ortygia) به صورت Ogygia (جزیره کالیپسو) آمده که اشتباه مسلم است. از ترجمه گنون [از عبارت مقول از اودیسه] پیداست که به نظر او، مقصود هومر جزیره‌ای بوده است که از آن می‌شده خورشید نیمه‌شب را دید، اگر «انقلابها» را همان «انقلابهای خورشید بر فراز افق» بدانیم که حذف به قرینه شده است؛ اما از اینها که بگذریم، همان ترجمه‌های معمول به صورت «که انقلابها در آن رخ می‌دهند» یا «جایی که خورشید مسیر خود را می‌گرداند (یا تغییر می‌دهد)» نیز اشاره به جزیره‌ای شمالگانی دارند، یعنی جزیره‌ای در همان عرض جغرافیایی شمالی‌ترین نقطه‌ای که خورشید در میانه تابستان به آن می‌رسد. اینکه «انقلابها» آمده، یعنی به صورت جمع، به دلیل تکرار انقلاب تابستانی هر سال از پی سال دیگر است؛ زیرا اینجا ممکن نیست مقصود انقلاب زمستانی هم باشد. - ویراستار متن انگلیسی.
13) Josephus (37-100),
مورخ و مرد جنگی، متولد اورشلیم. در آغاز جنگ رومیان با یهودیان، به حکومت جلیل منصوب شد. چون مخالف جنگ



و موافق سازش بود، طرف توجه و سپاسیانوس و نیتوس قرار گرفت و به روم رفت. کتابهای جنگ یهود، تاریخ باستانی یهود و ردآمینون (دفاعیه قوم یهود) و یک زندگی نامه خودنوشت از او بر جای مانده است. —
 دایرةالمعارف فارسی، ذیل یوسفوس فلاویوس. — و.
 14) Heliopolis
 شهر باستانی بعلبک، بر دامنه جبل الشرفی، کنار دشت مرتفع بقاء، به فاصله ۶۴ کیلومتری شمال شرقی دمشق. به سبب آثار باستانی اش مشهور است. زمانی از شهرهای مجلل سوریه و از مراکز پرستش خدای خورشید بود. — دایرةالمعارف فارسی، ذیل بعلبک. — و.
 ۱۵) مقایسه کنید با کتاب ارگ خورشیدی (The Solar Citadel) روزیکرویتسیان (Rosicrucians) [برادران صلیب گلگون، عنوان مجمعی سری. برای توضیح بیشتر نک: دایرةالمعارف فارسی، ذیل روزیکرویتسیان]، کتاب شهر خورشید (The City of the Sun)، اثر کامپانلا (Campanella). در واقع، فنیکس (Phoenix) را، که نماد مرگ و زندگی دوباره است، باید با همین هلیوپولیس اولی مرتبط دانست.
 16) On,
 شهری کهن در مصر سفلا. در عهد عتیق، به صورت اون (on: سفر پیدایش، ۴۱: ۵۰) یا اون (avan: صحیفه حزقیال نبی، ۱۷: ۳۰) و بیت شمس (صحیفه ارمیاء نبی، ۱۳: ۲۳) آمده و اعراب پس از تسخیر مصر آن را عین شمس خوانده‌اند ویرانه‌های این شهر، که هلیوپولیس (شهر خورشید) نیز

تنوع صورتهای سنتی نیز همین است؛ و همین تنوع است که بلافاصله تنوع زبانها را در پی دارد که باید هر یک خود ابزار بیانی در خدمت سنتهای مختلف باشد. پس همه زبانهای مقدس را باید محصول انسانهای الهام‌یافته راستین دانست که بدون آن نمی‌توانستند وظیفه‌ای را که اساساً برایشان مقرر شده بود ادا کنند؛ و اما زبان نخستین: منشأ آن قاعدتاً غیرانسان^{۲۰} است، همچون منشأ خود سنت نخستین؛ و هر زبان مقدسی کماکان در تعالی خود مشارکت دارد، از این جهت که ساختار (مبانی) آن و دلالت (معانی) آن بازتابی از زبان نخستین است. از این گذشته، این بازتابانیدن ممکن است صورتهای مختلفی به خود بگیرد که اهمیتشان در همه موارد یکسان نیست، زیرا مسئله انطباق نیز در این میان دخالت دارد؛ مثلاً صورت نمادین نشانه‌هایی که در خط به کار می‌رود نیز چنین است،^{۲۱} همان‌طور که درباره موافقت اعداد و حروف و، در نتیجه، کلمات، به این دلیل که مرکب از حروف‌اند، نیز چنین است؛ چنان‌که در خصوص زبان عبری و عربی به طور اخص همین را می‌بینیم.

قطعاً برای غریبها دشوار است که ماهیت واقعی زبانهای مقدس را درک کنند، زیرا در شرایط کنونی دست‌کم هیچ تماس مستقیمی با هیچ یک از این زبانها ندارند. اینجا نیز باید همان را یادآور شویم که به طور کلی‌تر، در جایی دیگر، درباره دشواری جذب علوم سنتی^{۲۲} گفته‌ایم — دشواریهایی بسیار بیشتر از آنها که در آموزشهای متافیزیکی ناب وجود دارد. علتش تخصصی بودن این علوم است که سبب می‌شود بخشی لاینفک از یک صورت سنتی خاص شود و نتوان آنها را همان‌طور که هست از تمدنی به تمدن دیگر منتقل کرد، چون نامفهوم می‌شود و جلوه‌ای کاملاً کاذب می‌یابد یا حداکثر فقط جلوه‌ای موهوم از آنها باقی می‌ماند. بنابراین برای مسلط شدن بر حوزه نمادین حروف و اعداد، لازم است که آن را تا حدودی در زندگی به کار بندیم، حتی در امور روزمره؛ چنان‌که در برخی کشورهای شرق ممکن است. ادعای وارد کردن این تلقیها و کاربردها به زبانهای اروپایی، که برای این ساخته نشده‌اند و مثلاً در آنها معادل عددی برای حروف وجود ندارد،

مطلقاً خیال خام است. بنابراین تلاشهایی که برخی در این عرصه، جدای از داده‌های موجود در آن سنت، به خرج داده‌اند از همان آغاز بر خطا بوده است و اگر هم گهگاه به رغم اینها نتایج دقیقی هم حاصل کرده‌اند، مثلاً از منظر اقتصادی، باز ارزش یا مشروعیت روش آنها اثبات نمی‌شود و فقط حاکی از وجود نوعی قوهٔ **شهودی** در نزد آنهاست که به این نسخه‌ها عمل کرده‌اند — که صد البته هیچ وجه اشتراکی با شهود عقلی واقعی ندارد — چنان‌که به کرات در **فنون پیشگویی** پیش می‌آید.^{۳۳}

محبی‌الدین بن العربی در فتوحات مکیه خود در توضیح اصول متافیزیکی علم‌الحروف جهان را به صورت نمادین به شکل یک کتاب تصویر می‌کند. این همان نماد مشهور **کتاب جهان**^{۳۴} در نزد روزیکرویتسیان^{۳۵} [برادران صلیب گلگون] و نیز **کتاب زندگی**^{۳۶} در مکاشفه^{۳۷} یوحناست.^{۳۸} همهٔ حروف کتاب در اصل هم‌زمان و بلافتراق با قلم الهی نگاشته شده‌اند. این حروف متعالی ذوات جاودان یا ایده‌های الهی‌اند و چون هر حرف در عین حال یک عدد است، موافقت این آموزه با آموزهٔ فیثاغورسی کاملاً آشکار است. همین حروف متعالی، که همهٔ موجودات عالم‌اند، در اصل ابتدا در قادر متعال خلاصه شده بودند و با نفس الهی به سطوح پایین‌تر منتقل شده و عالم ایجاد را شکل داده و ساخته‌اند. لازم است که این را با نقشی که حروف در آموزهٔ خلقت جهان در سفر ایتسیره^{۳۹} دارند مقایسه کنیم. علاوه بر این، علم‌الحروف در قبالة عبری و علوم باطنی اسلامی اهمیتی کم و بیش برابر دارد.^{۳۰}

وقتی مبدأ حرکت‌مان این اصل باشد، به راحتی می‌توانیم درک کنیم که پذیرش موافقت میان حروف و بخشهای مختلف عالم ایجاد و، به طور اخص، جهان ما امکان‌پذیر است. وجود تأثیر کواکب و بروج از این جنبه آن‌قدر شناخته شده است که نیازی نیست بر آن تأکید کنیم. همین کافی است که بگوییم به همین دلیل، علم‌الحروف با نجوم، که یکی از علوم کیهان‌شناسی تلقی می‌شود، رابطهٔ نزدیک دارد.^{۳۱} بعلاوه، به یمن شباهت ذاتی جهان اصغر (الکون الصغیر) با جهان اکبر (الکون الکبیر)، همین حروف با اندامهای مختلف انسان نیز موافقت دارند؛ و در همین جا باید اشاره کنیم که علم‌الحروف در

نامیده می‌شد، در ۱۰ کیلومتری. شمال‌شرقی قاهره است. این شهر مرکز عبادت خدای آفتاب، به نام رع، بوده است. مصریان آن را ایونو (iyunu) می‌خواندند. — *دائرةالمعارف فارسی*، ذیل هلیوپولیس. — و.

17 The Lord of the World

18 lost word

19 hidden word

20 non human

(۲۱) باید اضافه کنیم که این

صورت ممکن است بر اثر

انطباقهای دوباره، که به طور

سنتی رخ می‌داده است،

دستخوش جرح و تعدیلهایی

شده باشد — مثل همان که پس

از اسارت در بابل برای عبری رخ

داد. می‌گوییم پای انطباق دوباره

در میان است، زیرا از بین رفتن

این خط کهن در دوره کوتاه

شصت و شش ساله نامحتمل است؛

و حتی جای تعجب دارد که

کسی به این مسئله توجه نکرده

باشد. به همین ترتیب، قطعاً

خطهای دیگر در زمانهایی کم و

بیش به همین قدمت دستخوش

همین سرنوشت شده‌اند، به ویژه

القبای سنسکریت و تا حدودی

اندیشه‌نگاری چینی.

22) traditional sciences

(۲۳) به نظر می‌رسد که بتوان

دربارهٔ نتایج به‌دست‌آمده از

اخترشناسی مدرن نیز همین را به

رغم ظاهر علمی روشهای آن

گفت؛ هرچند که این همه از

نجوم سنتی راستین فاصله دارد،

که کلیدهای راهیابی به آن در

واقع انگار از دست رفته‌اند. علم

نجوم سنتی خیلی فراتر از فن

پیشگویی صرف بود، هرچند از

قرار معلوم مورد استفاده‌های

این‌چنینی قرار می‌گرفت؛ اما این

کاربردها به کلی ثانوی و

جنبی بودند.

درمان نیز کاربرد دارد و هر حرف را به شکلی خاص برای درمان علت‌هایی به کار می‌گیرند که آن عضو موافق را به طور اخص مبتلا کرده‌اند.

از آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که علم الحروف را باید در سطوح مختلف بررسی کرد. این سطوح را می‌توان به صورت سه عالم مشخص کرد: در عالی‌ترین سطح، این علم شناخت همه چیزها در اصل ازلی آنهاست، یعنی به صورت ذواتی جاودان و رای همه تجلیاتشان؛ در آنچه می‌توان سطح میانی نامید، همانا کیهان‌شناسی است، دانش خلق یا شکل‌گیری عالم ایجاد؛ و سرانجام، در پایین‌ترین سطح، دانش خواص نامها و اعداد است، از این لحاظ که طبیعت هر موجود را بیان می‌دارند — دانشی که با به کار بستن آن با این ابزار و به علت این تناظر می‌توان قدرتی جادویی بر خود آن موجودات و بر رخدادهایی که به آنها مربوط می‌شود اعمال کرد. در واقع، بنابر توضیح ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق)، نسخه‌های مکتوبی که از عناصر متشکله کلیت یک موجود تشکیل شده‌اند می‌توانند به همین علت در آن موجود اثر بگذارند؛ و نیز به همین علت است که اگر نام یک موجود را بدانیم، که طبیعت خاص آن موجود را بیان می‌کند، سلطه‌ای بر آن موجود پیدا می‌کنیم. این کاربرد علم الحروف را معمولاً **سیمیا** می‌نامند.^{۳۲} باید همین‌جا بگوییم که سیمیا صرفاً دستورالعمل **پیشگویی** نیست: اول از همه اینکه با حساب اعداد موافق با حروف و نامها می‌توان برخی رویدادها را پیش‌بینی کرد؛^{۳۳} اما این تازه قدم اول و در واقع، مقدماتی‌ترین گام است؛ و می‌توان بر مبنای این حساب تحولاتی را عملی کرد که در نتیجه آنها، در خود رخدادهای تغییر موافق آن تحولات رخ دهد.

در اینجا هم باید به درجات کاملاً متفاوت قایل شد؛ همان‌گونه که خود این دانش، که یکی از کاربردهایش همین است، درجات مختلف دارد. وقتی این عمل به جهان محسوسات محدود می‌ماند، یعنی به پایین‌ترین درجه، می‌توان به حق از سحر سخن گفت؛ اما می‌توان به راحتی دریافت که وقتی عملی باشد که در عوالم برین اثر می‌کند، چیزی از لونی کاملاً متفاوت رخ می‌دهد. در چنین موردی، فرد

24 Liber Mundi
25 Rosicrucians
26 Liber Vitae
27) Apocalypse

(۲۸) پیش‌تر به رابطه میان این نماد کتاب زندگی و درخت زندگی اشاره کردیم: برگهای درخت و حروف کتاب معرف کلیه موجودات جهان‌اند - همان. ده هزار موجود در سنت شرقی دور

29 Sepher Ietsirah

(۳۰) باید این را هم بگوییم که کتاب جهان در عین حال الرسالة الالهیه نیز هست، کهن‌الگوی همه کتابهای مقدس که متون مقدس سنتی صرفاً ترجمه‌های آن به زبان انسانها هستند. این درباره *ودا* و *قرآن* به صراحت تصدیق شده است. ایده *انجیل* جاودان نیز نشان می‌دهد که این دریافت برای مسیحیت کاملاً بیگانه نیست، یا دست‌کم همیشه این قدر بیگانه نبوده است.

(۳۱) مطابقتهای دیگری هم هست — با عناصر، کیفیات محسوس، کرات سماوی و غیره: حروف الفبای عربی را هم، که بیست‌وهشت تاست به همین ترتیب به منازل ماه ربط می‌دهند. (۳۲) به نظر می‌رسد که این واژه سیمیا عربی خالص هم نباشد و احتمالاً از واژه یونانی *sēmeia* به معنای نشانه‌ها آمده و کم و بیش معادل واژه قباله‌ای *gematria* باشد که باز منشأ یونانی دارد و برخلاف آنچه اغلب ادعا می‌شود، از *geometria* نیامده، بلکه از *grammateia* (از *grammata*، یعنی حروف) مأخوذ است.



آشکارا در قلمرو آغازگری به مفهوم کامل کلمه قرار دارد؛ و فقط آن کسی می‌تواند به شکل فعال در همه عوالم عمل کند که به مرتبه کبریت احمر رسیده باشد — نامی که حکایت از جذب و درون‌سازی علم‌الحروف با کیمیا دارد^{۳۴} — نکته‌ای که بی‌شک مایه حیرت برخی خواهد بود. در واقع، این دو علم، اگر گنّه آنها را دریابیم، واقعاً یکی و یگانه‌اند؛ و هر دوی آنها با شکل و شمایل‌های کاملاً متفاوت در واقع هیچ نیستند، مگر همان فرایند آغازگری، که روند خلقت را نیز به دقت بازآفرینی می‌کنند؛ زیرا برای آنکه قوه موجودی کاملاً به فعل درآید، لازم است که همان مراحل هستی یافتن جهان طی شود.^{۳۵}



(۳۳) در برخی موارد می‌توان با همین محاسبات به راه‌حلی برای مسائل اصول‌باورانه دست یافت؛ و این راه‌حل را گاه با چشمگیرترین صورت نمادین عرضه می‌کنند.

(۳۴) محیی‌الدین بن‌العربی را شیخ اکبر و کبریت احمر (red sulphur) می‌نامند.

(۳۵) دست‌کم جالب است بگوییم که خود نمادپردازی ماسونی، که در آن کلام گم‌شده و جستجو برای آن سهمی مهم دارد، درجات آغازگری را با الفاظی مشخص می‌کند که از علم‌الحروف وام گرفته شده است: هجی کردن، خواندن، نوشتن. استاد، که از جمله صفاتش لوح بود، اگر به‌راستی همان بود که بایست، آیا این قدرت را نمی‌داشت که علاوه بر خواندن کتاب زندگی، در آن چیزی هم بنویسد؛ یعنی آگاهانه در تحقق برنامه معمار بزرگ جهان مشارکت کند؟ بنابراین، می‌توان سنجد که تملک اسمعی این فیض با تملک بالفعل آن چقدر فاصله دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی